


وب سایت استاد موسوی

	تاریخ روز: ۱۲/ ۰۲/ ۱۳۹۸	تاریخ ثبت: ۳۰ خرداد ۱۳۹۵	عنوان: مرز حیات هنر
---	-------------------------	--------------------------	---------------------

بسمه تعالی

«مرز حیات هنر»

آنچه در این گفتار بیان می‌شود حاصل نگاه عمیق فیلسوف متأله استاد دکتر سیدعلی موسوی ذیل تدریس صفحه ۷۸ از جلد نهم اسفار است. حضرت ملاصدرا در باب ملکات نفس انسان برخی از خواص انسانی را برشمرد و ما ذیل این عبارت دومین خصوصیت انسان را مورد بررسی قرار می‌دهیم. «فلذلک یحتاج الی تعلّم بعض الصناعات حتی تحسن معیشته»؛ انسان به فرا گرفتن بعضی از صناعات محتاج است تا معیشت او به زیبایی طی شود؛ آن هم صنعت و هنری که برای خود و دیگران مفید باشد. اما پرسش اینجاست که هنری که یک هنرمند فرامی‌گیرد، اعم از کوزه‌گری، نقاشی، قالی‌بافی یا هنرهای تجسمی و امثال آن در مرز حیات آن هنرمند تجلی دارد، یا هنر او برای نسل‌های بعدی نیز باقی می‌ماند و تا ابد زنده خواهد بود؟

دیدگاه‌های مختلفی در این زمینه وجود دارد. بعضی از محققان معتقدند که هنر هنرمند باید در طول زمان امتداد و تجلی داشته باشد و با مرگ هنرمند نابود نشود. بدین جهت، آنان از هنر پیشینیان با عظمت و شکوه یاد کرده و آن را «میراث» لقب می‌دهند. برهان این گروه آن است که در صورتی که هنر کهن بمیرد، الگوهای زمان گذشته نابود می‌شوند و این جرمی است که بر نسل و زمان تحمیل می‌گردد.

در برابر این گروه، بسیاری از محققان دیگر بر این باورند که غوغای هر هنر باید در زمان خود مدفون شده و تمام گردد، چون طبعها و برقی چشم‌ها و یافتنی‌ها نیز در گذرند و اگر این هنر برای زمان بعد بماند هرچند بعضی از افراد نسل بعد، آن هنر را زیبا بدانند ولی با وجود زیبایی احتمال تنافر هم وجود دارد و بعضاً تکامل را با خود می‌برد و نوبت به نسل بعدی نمی‌دهد که او هم بکوشد تا هنری عالی به وجود بیاورد. به سوی فرهنگ نو باشید منتها با الگوهای حقیقت!

محقق و فیلسوف متأله استاد سیدعلی موسوی در پاسخ به گروه اول می‌فرماید که ما در هنر، الگو نمی‌خواهیم بلکه آنچه می‌خواهیم نوشدن و تازگی است. آری، در دین باید الگو باشد، قرآن، توحید، نبوت، ولایت و عصمت و همچنین حقائق اولیه عالم و ثابتات ازلیه باید الگو باشند و ما این الگوها را تا ابد بر گردن خود می‌آویزیم؛ اما هنر باید بدیع، نو و زنده باشد، باید درغلتد و با زمان بازی کند نه در زمان کهن بماند.

از گروه نخست می‌پرسیم: اگر اکنون یک خانم پوشش خانم‌های پانصد سال پیش را بپوشد یا ظاهر زندگی خود را مانند هنر پانصد سال پیش تزیین کند آیا فرهنگ و تفکر این عصر یا عرف و شرایط جامعه آن را می‌پسندد؟ به‌عنوان مثال مکان زندگی انسان در پانصد سال گذشته عبارت بود از یک زمین مسطح با دیوارهای کوتاه که هر کدام از این چهاردیواری‌ها از گل و کاه ساخته شده بودند و سقف آن‌ها نیز انباشته از گل و لای بود و درب ورودی خانه‌ها به صورتی بود که برای ورود باید گردن و تن را خم می‌نمودند... اما اکنون با پیشرفت تکنیک‌ها و با وجود ابزارهای مدرن و پیشرفته می‌توان این خانه را برای زندگی خود انتخاب کرد؟

پس اگر در بشر نوآوری نباشد، دیروز و امروز مساوی است و انتظار و امید معنای چندانی نداشته و شوق و شورها در درون خفه خواهد شد. بنابراین استاد معتقدند که هنر باید جدید باشد نه قدیم، هنر هنرمند باید در نسل خود بمیرد تا نسل‌های بعدی بر طبق زمان کاوش و نوآوری‌های جدیدی را ارائه داده و آنها را به حد تکامل برسانند. آری، جهان جهان رامش‌گری‌ها و رقص‌های درون ذرات عالم‌اند و باید به مهر بدیع برگردد. این است که بشر باید زنده فکر کند نه مرده! در فرهنگ نو باید فکر نو باشد منتها با حفظ الگوهای حقیقت. آنگاه که بشر به

انتظار تنوع و نو به نوشدن با حفظ اصالت‌ها باشد، به انتظار لحظه‌های بدیع سرگرم است تا چشم، روان و قلبش پدیدهای نو را بیابد و همین معنی زنده بودن و تکامل عینی و ذاتی اوست و ما این تکامل عینی و ذاتی را جویا هستیم.

بهترین مثال برای حالت نو، نسیم هواست. همانطور که می دانیم نسیم، کهن نیست. نسیمی که هم اکنون می وزد و جسمی را فرا می گیرد دیگر آن نسیم طی می شود و برای لحظه بعد نسیم دیگری جایگزین آن می شود. این خود بالاترین دلیل بر نوشدن طبیعت با نظام طبیعت است.

«فلذلک یحتاج إلی تعلّم بعض الصناعات حتی تحسن معیشته»

منظور از لغت «تحسن» شادی، خوشی و حالت آرامش است، آرامشی که به انتظار زمان بعد است. درواقع، این عبارت ملاصدرا بشر را به خیزش می آورد و دست مردم را از خمودی و پژمردگی می‌گیرد و می‌گوید «بلند شو! تو در جهان زیبا آمدی، زیبایهای جهان را بچش و اگر توانش را داری، آن را به دیگری اعطا کن!»
خاطره ای از روحیه نوآوری استاد

استاد در زمینه نوآوری به سیر زندگی خود اشاره کرده و فرمودند: ما از زمانی که چشمان خود را باز کردیم و ممیز شدیم دیدیم در خانواده و محیط روحانی هستیم؛ پدرمان لباس روحانی داشتند، مردم می آمدند خدمت ایشان سؤال و جواب می‌کردند و...؛ ما در آنجا راجع به فرهنگ و مذهب مان و دین و توحید و نبوت و علم چیزهایی فراگرفتیم. اگر ما میخواستیم فرضاً همان فرهنگ پدر و مادرمان را قبول کنیم، باید از کتب «جامع المقدمات» و «سیوطی» و «شرح لمعه» خارج نمی شدیم؛ یعنی باید زمانمان را در همان کتب علمی که در خانواده بوده طی می کردیم. این منابع همه عالی هستند، اما باید امور و عوالم دیگری هم در کنار آن باشد تا دریافت در دنیا چه خبر است؟ آیا اینکه ما چیزی را به عنوان اصل و صنم قبول کردیم حق همین است و لاغیر یا نیاز به توضیح دارد؟ بله، ما رفتیم دیدیم عجیب دنیاها را در کنار این علوم از نظر علم و اخلاق و نبوت ولایت نهفته است!...

استاد می فرمایند: من دلم می خواهد انسان نوآوری و تازگی داشته باشد؛ فردایش هنر و مهارتی نو غیر از امروزش داشته باشد، اینجاست که او جلوه های حق را پیاده می کند. خوب است شما خواننده عزیز هم این مطالب را به عنوان یک اصل مسلم در زندگی، لباس، نظافت و در نوع تکلم خود رعایت کرده و در زندگی نوآور باشید.

منبع: رساله مقامات و منازل انسان ذیل تدریس جلد نهم اسفار حضرت ملاصدرا(اعلی...مقامه)